

موضوع: ۶۲ فلسفه اسلامی (فلسفه و عرفان: ۱۲۸)

گروه مخاطب:
تخصصی (طلاب و دانشجویان)

شماره کتاب: ۱۳۴۲
مسلسل انتشار: ۲۴۵۹

پیش، یعنی، ۱۳۲۱.
عبارت نقد / ۲: بررسی و نقد ۱ - هستی شناسی صدر، ۲ - بحث وجود کلی در فلسفه اسلامی، ۳ - آرای
معاصر در علم حضوری، ۴ - معاد جسمانی صدر، ۵ - نظری بودن دین / یعنی پیش، - قم: بوستان کتاب قم
(انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۳.

۲۵۵ ص: نمونه - (بوستان کتاب قم) ۱۳۴۲ (فلسفه اسلامی: ۶۲ فلسفه و عرفان: ۱۲۸)
ISBN 964 - 371 - 789 - 5 - ۲۱۵۰۰ ریال.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیما.

ص: ج. به انگلیسی: Dr. Yajyā Yazrebl 'Aynā Naqd [The criterion of the criticism]
کتابنامه: ص: [۲۵۳]. ۱۲۵۵ همچنین به صورت زیر نویس.
نمایه.

۱. فلسفه اسلامی - نقد و تفسیر. ۲. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۹۷۹ - ۱۰۵۰ ق. - نقد و
تفسیر. ۳. هستی شناسی (فلسفه اسلامی). ۴. معاد. ۵. شناخت (فلسفه اسلامی). ۶. مابعدالطبیعه.
۷. دین - فلسفه. الف. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. مؤسسه بوستان کتاب قم. ب. عنوان.
ج. عنوان: هستی شناسی صدر. د. عنوان: بحث وجود کلی در فلسفه اسلامی. ه. عنوان: آرای معاصر در
علم حضوری. و. عنوان: معاد جسمانی صدر. ز. عنوان: نظری بودن دین.

۱۸۹/۱

BBR ۱۵ / ۲۴۹

[BBR ۱۱۲۱ / ۴۹۱]

عیار نقد

۲

بررسی و نقد:

۱- هستی‌شناسی صدرا

۲- بحث وجود کلی در فلسفه اسلامی

۳- آرای معاصر در علم حضوری

۴- معاد جسمانی صدرا

۵- فطری بودن دین

دکتر سید یحیی یثربی

بوته‌چای گیت

۱۳۸۳

بوستان کتاب

عیار نقد / ۲

• نویسنده: دکتر سید یحیی یثربی

• ناشر: مؤسسه بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)

• لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی • نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۳

• شمارگان: ۱۵۰۰ • بها: ۲۱۵۰ تومان

تمامی حقوق © محفوظ است

printed in the Islamic Republic of Iran

✓ دفتر مرکزی: قم، خ شهدا (اصفاه)، ص پ ۹۱۷، تلفن: ۷۷۲۲۱۵۵-۷، نمای: ۷۷۲۲۱۵۴

✓ فروشگاه مرکزی: قم، چهار راه شهدا (هرشه ۱۲۰۰۰ عنوان کتاب با همکاری ۱۷۰ ناشر)

تلفن پخش: ۷۷۴۳۲۲۶

✓ فروشگاه شماره ۲: تهران، خ فلسطين جنوبي، کوچه دوم (پشن)، تلفن: ۶۲۶۰۷۳۵

✓ فروشگاه شماره ۳: مشهد، چهار راه خسروي، مجتمع پاس، تلفن: ۲۲۳۳۶۷۲

✓ فروشگاه شماره ۴: اصفهان، چهار راه کوماني، گلستان کتاب، تلفن: ۲۲۲۰۳۷۰

پست الکترونیک: E-mail: info@bustaneketab.com

جدیدترین آثار مؤسسه و آشنایی با آن در وب سایت:
<http://www.bustaneketab.com>

با قدردانی از همکارانی که در تولید این اثر نقش داشته اند:

○ ویراستار: مسلم سلگی ○ استخراج فهرست: فرج الله جهان دوست ○ اصلاحات حروف نگاری: احمد اخلی و احمد مؤتسی

○ صفحه آرایی: امیر حسین علیمردانی ○ نمونه خوانی: بیژن سهرابی، سید رضا هدایتی و محمد جواد مصطفوی ○ نظارت و

کنترل: عبدالهادی اشرفی ○ طراح جلد: باسم الرسام ○ مسئول تولید: حسین سحتدی ○ کنترل فنی صفحه آرایی و پیگیر چاپ:

سید رضا محمدی

ناشر

چکیده

نشان دادن اهمیت فلسفه اسلامی و نقد و پالایش آن، هدف اصلی این نوشتار است؛ برای این کار، نویسنده پنج موضوع فلسفی را انتخاب کرده است: اصالت وجود، معاد جسمانی، وجود کلی، فطری بودن دین و علم حضوری. وی در بررسی دو مقوله نخست، آرای صدالمতألهین را نقد کرده است. در خصوص وجود کلی با بحث تحلیلی - انتقادی، تاریخ بحث از وجود کلی را پی گرفته و نشان داده است که فیلسوفان مسلمان در این مسئله از هدف‌های ریشه‌ای غفلت کرده و این بحث را به شکل جدال انتزاعی و بی‌حاصل در آورده‌اند.

در باره فطری بودن دین، به دلیل اهمیتی که این موضوع در آثار شخصیت‌های دینی و برجسته پنجاه سال اخیر یافته و پیوند استواری که با الهیات مسیحی دارد، و برای جلوگیری از نفوذ یک اصل نادرست، آن را از دیدگاه معرفت‌شناسی بحث کرده است و راجع به علم حضوری، آرای متفکران معاصر را در این باره نقد کرده و نشان داده است که برخلاف دیدگاه معاصران، دانش حضوری در رفع مشکلات معرفت‌شناختی، نقشی ندارد.

فهرست مطالب

مقدمه	۱۳
-------------	----

بخش اول: وضع موجود تفکر فلسفی در ایران

مقدمه	۳۱
۱. هدف این نوشته	۳۱
۲. چند مفهوم کلیدی	۳۳

بخش دوم: تحلیل انتقادی مسئله «اصالت وجود»

فصل اول: زمینه و پیشینه مسئله اصالت	۴۵
۱. اصالت باطن در عهد باستان	۴۶
۲. اصالت «مُثل» در تعالیم افلاطون	۴۹
۳. اصالت واحد فلوپتین	۵۱
۴. اصالت وجود عرفای اسلام	۵۲
الف) اصالت باطن و اعتباریت هویت‌های ظاهری	۵۶
ب) درک و دریافت این اصالت	۵۹

فصل دوم: اصالت وجود ملاً صدرا	۶۳
۱. اصالت وجود به تعبیر عرفا	۶۶
۲. اصالت وجود به باور صدرا	۷۰
فصل سوم: نقد و ارزیابی	۷۷
۱. زمینه و سابقه	۷۷
۲. نتیجه هستی شناختی	۸۰
۳. نتیجه معرفت شناختی	۸۳
۴. مقدمهٔ براهین مسائل دیگر بودن	۸۶
۵. در مسائل عملی و ارزشی	۸۷
۶. سازگاری با وحدت وجود	۸۹
فصل چهارم: پیشنهاد	۹۱
۱. روشن شدن جایگاه مسئله و یک چیز عینی بودن مطلوب دو طرف	۹۲
۲. یافتن زمینه و پیشینه مناسب از دوران‌های گذشته	۹۳
۳. داشتن مبانی معرفت شناختی ویژه	۱۰۲
۴. داشتن آثار و نتایج عملی و تأثیر بر اخلاق و رفتار انسان‌ها	۱۰۳
۵. سازگار شدن با اصل «وحدت وجود»	۱۰۳
۶. نقش داشتن در مقدمات مسائل دیگر	۱۰۴
۷. گریز از ذهن‌گرایی	۱۰۵

بخش سوم: نقد معادشناسی صدرا در سنجش با معادشناسی ابن‌سینا

مقدمه	۱۰۹
۱. اهمیت مسئله	۱۰۹

۱۱۰	۲. مسائل معاد.....
۱۱۰	الف) ضرورت معاد.....
۱۱۱	ب) امکان معاد.....
۱۱۵	فصل اول: مبانی و مقدمات.....
۱۱۵	یک - اثبات وجود نفس.....
۱۱۶	الف) دلایل ابن سینا.....
۱۱۸	ب) دلایل صدرای.....
۱۱۹	دو - اثبات تجرد نفس.....
۱۱۹	الف) دلایل ابن سینا.....
۱۲۱	ب) دلایل ملاصدرا.....
۱۲۳	سه - اثبات بقای نفس.....
۱۲۴	الف) دلایل ابن سینا.....
۱۲۵	ب) دلایل ملاصدرا.....
۱۲۷	فصل دوم: کیفیت معاد.....
۱۲۹	۱. ابن سینا و معاد جسمانی.....
۱۳۰	۲. صدرالمألهین و معاد جسمانی.....
۱۳۳	فصل سوم: تطبیق معادشناسی ابن سینا و صدرای.....
۱۳۳	۱. معادشناسی ابن سینا.....
۱۳۹	۲. معادشناسی صدرالمألهین.....
۱۴۲	نتیجه اصول و تبیین معاد.....
۱۴۵	فصل چهارم: نقد معادشناسی صدرای.....

۱۴۵	۱. روش صدرالمآلهین.....
۱۵۱	۲. عدم انتظام در مقدمات و نتایج.....
۱۵۲	۳. کثرت مقدمات و اوساط.....
۱۵۲	۴. فلسفی نبودن قسمتی از مقدمات.....
۱۵۳	۵. روشن نبودن مبانی بخشی از مقدمات.....
۱۵۴	۶. کافی نبودن مبانی و مقدمات یادشده بر اثبات مطلوب.....
۱۵۵	۷. از میان نرفتن مشکل جسم با فرض و اثبات تجزّد خیال.....
۱۵۶	۸. چرا جسم؟.....
۱۵۷	۹. غرض از معاد جسمانی.....
۱۵۷	۱۰. انگیزه انکار خلود.....
۱۵۸	۱۱. یگانگی معاد جسمانی صدر و معاد روحانی ابن سینا.....
۱۶۱	فصل پنجم: چند پیشنهاد.....

بخش چهارم: بحث تحلیلی - انتقادی مسئله «وجود کلی» در فلسفه اسلامی

۱۶۷	مقدمه.....
۱۶۸	۱. مشکل وجود خارجی کلی.....
۱۷۰	۲. منشأ اشتباه.....
۱۷۳	۳. پیشنهاد ما برای برداشتن مشکل.....
۱۷۷	الف) از نظر معرفت شناسی.....
۱۸۱	ب) از نظر هستی شناسی.....
۱۸۴	۴. نتیجه.....

بخش پنجم: فطری بودن دین

مقدمه	۱۸۹
ا) کاربردهای معرفت‌شناختی فطرت	۱۹۰
ب) بررسی و ارزیابی این معانی و مصادیق	۱۹۴
ج) نتیجه و نظر	۲۰۰
نامه مؤلف و جواب علامه طباطبائی رحمته الله علیه	۲۱۳

بخش ششم: علم حضوری

«نقد آرای معاصر در تعریف و کارایی علم حضوری»

مقدمه	۲۱۹
یک - تعریف علم حضوری	۲۲۱
دو - نقش دانش حضوری در معرفت‌شناسی	۲۲۲
سه - کارایی معرفت‌شناختی علم حضوری	۲۳۴
چهار - نتیجه و نظر	۲۳۷

فهرست ها

اشخاص	۲۴۳
کتاب‌ها	۲۴۶
اصطلاحات	۲۴۷
اشعار	۲۵۲
کتاب‌نامه	۲۵۳

مقدمه

هنوز بیست ساله نشده بودم که به فراگیری فلسفه رو آوردم. اکنون نزدیک به چهل سال است که با مباحث فلسفی سروکار دارم. تدریس، مطالعه و تحقیق در مسائل فلسفی، نه شغل، بلکه بالاترین عامل لذت و دلخوشی من است.

با وجود نگرش بسیار احترام‌آمیز به کارهای فیلسوفان یونان باستان و باور به گران‌سنگی و ارجمندی فیلسوفان عصر جدید غرب که تمدن جدید را بنیاد نهادند، تلاش متفکران اسلامی، به ویژه فارابی (م ۳۳۹ هـ)، ابن‌سینا (م ۴۲۸ هـ) و ابن‌رشد (م ۵۹۵ هـ)، همیشه برایم با اهمیت است. چنان‌که شکست و رکود فلسفه در حوزه تلاش و نفوذ امام محمد غزالی (م ۵۰۵ هـ)، همیشه برایم غم‌انگیز است.

بر این باورم که پس از حمله سخت و در هم کوبنده غزالی، فلسفه در جهان اسلام، ضعیف شد و نتوانست استقلال خود را حفظ کند. در نتیجه، استعدادها و توان‌های برتر فکری، تلاش خود را در پناه دو جریان نسبتاً پذیرفته شده و مشروع آن روز؛ یعنی کلام و تصوف ادامه داده، در خدمت آن دو قرار گرفتند. ابن‌رشد، اندکی کمتر از یک قرن، پس از غزالی به زنده کردن

فلسفه همت گماشت؛ اما گویی دیر شده بود. او با همه رنج‌ها، به نتیجه‌ای نرسید؛ زیرا از یک سو، نفوذ اشعریّت و از سوی دیگر رواج عرفان و تصوّف، صحنه را بر خردورزی و تفکر فلسفی بیش از آن تنگ کرده بود که ابن رشد بتواند کاری بکند.

در سال ۵۹۵ هجری، تابوت ابن رشد را به یک سوی استر و کتاب‌هایش را به سوی دیگر آن، بار کرده بودند تا نشان دهند که جنازه کسی را به گورستان می‌برند که به اندازه وزن خود، کتاب نوشته است! اما هنگامی که من درباره حضور ابن عربی جوان، در این تشییع جنازه^۱ تأمل کردم، آن صحنه را نماد مرگ فلسفه و تشییع فیلسوف و آثار فلسفی به وسیله کسی یافتم که با دفن فلسفه، عرفان را در جهان اسلام به اوج قدرت رساند!

اکنون شاهد دگرگونی شگفت‌انگیزی در زندگی انسان متمدن امروز هستیم که دست‌آورد بیداری، روشن‌نگری و خردورزی اوست. جامعه ایرانی - اسلامی ما، در مجموعه کشورهای در حال رشد، با مشکلات زیادی روبه‌رو است که به باور من مشکل خردورزی، از بنیادی‌ترین آنهاست.

به دلیل اهمیت این موضوع و نیز علاقه همیشگی خود به تفکر فلسفی، فرصت را غنیمت شمرده، برای ایجاد تحوّل در وضع تفکرات فلسفی جامعه‌مان چند نکته را پیشنهاد و یادآوری می‌کنم:

یک - از نقد نه‌راسیم! یکی از مشکلات شرایط فعلی ما در مراکز دانشگاهی، آن است که بر این مراکز فکری، کسانی تسلط دارند، که نقد را نمی‌پسندند.

۱. محی‌الدین ابن عربی، فتوحات المکیه، ج ۱، ص ۱۵۳ - ۱۵۴.

در این جا باید از یک اشتباه ممکن، جلوگیری کرد و آن این است: کار آنان که نقد را نمی‌پسندند، سلیقه‌ای است که به شخص آنها مربوط است، نه یک مأموریت سیاسی؛ زیرا اگر دقت کنیم خواهیم دید که همه نوشته‌ها و آثار انتقادی و حتی الحادی روشن‌اندیشان غرب را با همه پیشنهادها و نظریه‌های جدید آنان که شالوده و پایه فکر، فرهنگ و تمدن جدید غرب است، ترجمه کرده، در مراکز دانشگاهی مان تدریس می‌کنند و مترجمان، ناشران و مدرسان آنها، از سوی قدرت حاکم تحت تعقیب و آزار قرار نمی‌گیرند.^۱

بنابراین، حوزه دانش و اندیشه، برخلاف حوزه سیاست، از سانسور در امان است؛ بنابراین اگر در مراکز دانشگاهی ما که باید پرچم دار نقد و نوآوری باشند، کاری انجام نمی‌پذیرد، از آن رو است که افراد اثرگذار در این مراکز، توان نوآوری ندارند، نه این که یک نیروی سیاسی آنها را با ترساندن یا تطمیع، مأمور کرده باشد تا بر وضع موجود پای فشارند و کاری نکنند.

اینان به سنت گذشته دل بسته، در برابر آن احساس تعهد می‌کنند و بر پایه سلیقه خود گمان می‌کنند که اگر روزی یک نفر به ارسطو، افلاطون، ابن سینا و ملاصدرا، نقد و اشکالی وارد کرد، باید دفاع کنند؛ به نظر می‌رسد که اینان در اثر انس و دلبستگی به بزرگان گذشته، آنها را الگوی شخصیت خود قرار داده، نقد آنان را اهانتی به شخصیت خود می‌دانند. به هر روی باید گفت که اکنون در مراکز دانشگاهی ما، گروهی رشته کار را به دست دارند که چنین

۱. از قضا بعضی از کتاب‌های بنیادی غرب، به وسیله کسانی ترجمه و منتشر شده‌اند که خود از شخصیت‌های مهم دینی و سیاسی کشوراند! مانند تأملات دکارت و تمهیدات کانت که به وسیله آقایان دکتر احمد احمدی و حداد عادل ترجمه شده‌اند.

می‌اندیشند و بیشتر نوشته‌هایشان نیز بر آن محور می‌گردد. بیشتر رساله‌هایی را که راهنمایی می‌کنند و در همه بحث‌هایی که با دانشجویان مطرح می‌کنند، رو به گذشته دارند. اینان به دانشجویان خود، این باور را تلقین می‌کنند که فهم گذشته آسان نیست! تنها ما آن را فهمیده‌ایم و اگر کسی نسبت به گذشته نقد و اعتراضی داشته باشد، از آن رو است که گذشته را به درستی نفهمیده است! باید چند نکته را به آنان یادآور شویم:

یکی این است که نگرش آنها، سنتی است، به این معنا که به گذشته وابسته است. از جابه‌جایی‌های دنیای جدید، یکی این است که چنان‌که زمین جایش را به خورشید داده، گذشته نیز ارج و اهمیت خود را به آینده داده است؛ اما متأسفانه مراکز دانشگاهی اندیشه و فلسفه ما، هنوز از این دگرگونی بی‌خبراند! اینان چنان می‌اندیشند که هر چه به گذشته برگردیم، شناخت، فربه‌تر و گسترده‌تر است! هنوز گمان می‌کنند که باید هر استاد از شاگرد خود قوی‌تر باشد؛ برای نمونه در فلسفه اسلامی هرگز ما نمی‌توانیم به اندازه مرحوم طباطبائی بفهمیم، چنان‌که فهم مرحوم طباطبائی نیز نمی‌توانست به اندازه سبزواری باشد و یا سبزواری به اندازه ملاصدرا! به همین ترتیب هر چه به گذشته برویم، شناخت را فربه‌تر خواهیم یافت! چنین تفکری به گذشته و سنت وابسته است و دنیای جدید، سال‌هاست که چشم خود را رو به سوی آینده گشوده، انتظار دارد که هر نسلی کاستی‌های نسل گذشته را بر دارد و هر شاگردی از استادش قوی‌تر باشد و بتواند استادش را نقد کند، تا دانش و شناخت، روز به روز پیشرفت داشته، تکامل یابد. در عمل نیز در دنیای جدید چنین شده است!

ما هیچ‌گاه نباید فیزیک امروز را با فیزیک پانصد یا هزار سال پیش بسنجیم. فیزیک، شیمی و اطلاعات تاریخی هر سال پیشرفت می‌کنند و ما نباید احساس کنیم که شناخت در گذشته فربه‌تر و گسترده‌تر بوده است! نکته دوم این است که از نگاه آنان، مطالبی که از گذشته به ما ارث رسیده، حقیقت ناب است، در حالی که چنین نیست. مطالب ارسطو، افلاطون، ابن سینا، ملاصدرا، سهروردی و جز آنان، تنها گزارش فهم آنان از حقیقت و طبیعت است. ما فهم درستی از حقیقت ناب نداریم. این فهم به هزاران شرط و حد، مشروط و محدود است. از حدّ توان بشر گرفته، تا شرایط و اطلاعات جنبی هر مسئله.

بنابراین اگر بدانیم که برای نمونه ابن سینا فهم خود را برای ما گزارش کرده است، قطعاً احتمال می‌رود که خطا کرده باشد؛ اما متأسفانه چنین گمان می‌شود که ابن سینا حقیقت ناب را در اختیار ما گذاشته است و ما باید از او یاد بگیریم و بس!

دو- لزوم ترویج عقلانیت: غرب نزدیک به چهار قرن پیش بیدار شد و راه اندیشه و خردورزی را پیش گرفت. فرانسیس بیکن، روش و منطق جدیدی برای روبه‌رو شدن با واقعیت پیش‌نهاد و منطق ارسطو را نقد کرد. پس از او، دکارت، پیش‌نهاد کرد که هر کس باید ذهنش را از هر چه دیگران در آن ریخته‌اند، خالی کند و با اندیشه خود، ذهنش را بسازد. اندیشه را پایه قرار داد و گفت: «می‌اندیشم، پس هستم». او در همه چیز شک کرد؛ اما در این که می‌اندیشد و شک می‌کند، تردید نکرد. او فردیت، عقل، هوش و حواس انسان را محور قرار داد. ما نیز باید به همین روش برگردیم؛ اما متأسفانه در

مراکز دانشگاهی ما، حتی در رشته‌هایی؛ مانند فلسفه که باید سر و کار آنها با خردورزی ناب باشد، هنوز با نقلیات سر و کار داریم. ما فلسفه را به شکل علوم نقلی درس می‌دهیم. فیلسوف شدن در عرف مراکز دانشگاهی ما؛ یعنی دانستن مطالب پیشینیان. در این راستا گاهی مطالب را خلاصه‌نویسی کرده یا به نظم در آورده‌اند تا یادگیری و حفظ آن آسان باشد.

باید از این روش دست برداشته، دانشجوی فلسفه را با واقعیت روبه‌رو کنیم و او را در نزدیکی شدن به واقعیت و تلاش برای فهم طبیعت، یاری کنیم تا اگر روزی فیلسوف شد، به جای آن‌که ذهنش از گزارش پیشینیان انباشته باشد، خود فهمی از واقعیت داشته باشد....

افزون بر اینها، باید با مکتب‌های غیر عقلانی؛ مانند تصوف و اشعریّت که بسیار - خواسته یا ناخواسته - در فرهنگ ما نفوذ کرده‌اند، مبارزه کنیم! اگر مبارزه نمی‌کنیم، دست کم در برابرشان بایستیم.

در این جا نیز باید از چند نکته غفلت نکنیم:

الف) چرا با این که اسلام به خردورزی و فردیت انسان و اعتبار خرد و اندیشه او تأکید می‌کند؛ مانند غربی‌ها به خود جرئت اندیشیدن ندهیم؟ چرا مانند کانت که همه فرهنگ و مذهب و سابقه و سنتش از او می‌خواهند که نیندیشد! ولی می‌اندیشد و دیگران را نیز دعوت به جرئت اندیشیدن می‌کند و ما با این همه تأکید اسلام بر تعقل و تفکر، جرئت اندیشیدن نداشته باشیم؟

ب) مسیحیت علوم دوران خود را در قرن دوازدهم و سیزدهم تقدیس کرده، داخل قلمرو حاکمیت کلیسا کرد و به دیگران اجازه تلاش علمی نداد؛ اما علمای اسلام، استقلال خرد و اندیشه را پذیرفته، قیّم حوزه علم نشدند. و

از این رو هرگز دانشمندان جدید، با علمای اسلام درگیر نشدند. جنگ «دین و علم» که در مطبوعات و گاهی در برخی کتب و رساله‌های معاصر به میان می‌آید، تنها جنبه تقلیدی دارد. اسلام از ابن‌سینا، ملاصدرا، ارسطو، فیزیک قدیم و فلکیات قدیم دفاع نمی‌کند. در حالی که مسیحیت، دانش‌های قرن سیزدهم را تقدیس و بسیار از آنها دفاع می‌کرد. در نتیجه، هرگونه کشف و نوآوری را با شرع و دین در تضاد می‌دید. با این حال، دریغ که آنان با آن همه مخالفت کلیسا، دنیای جدیدی ساختند؛ ولی ما همچنان از حرکت و نوآوری ناتوانیم.

ج) متأسفانه جامعه دانشگاهی ما در حوزه فلسفه، با دو الگوی غربی ارتباط پیدا کرده و هماهنگ شده است که هیچ یک از آن دو الگو، با تأمل، تحقیق، خردورزی و نوآوری همراه نیستند. این دو الگو عبارتند از:

- مستشرقان؛

- سنت‌گرایان.

مستشرقان، بیشتر گزارش‌گراند و همه تحقیقاتشان گزارش و توصیف است. دقیقاً مانند باستان‌شناسان یا علاقه‌مندان به پدیده‌های طبیعی؛ چون غارها، جنگل‌ها و اعماق دریاها که به کشف، توصیف و گزارش می‌پردازند. در فلسفه نیز باورهای شخصیت‌های گذشته را استخراج، کتاب‌هایشان را معرفی و آثارشان را چاپ می‌کنند. در همه‌جا نیز این گونه‌اند و کاری به حق و باطل ندارند. کار اینها، تحقیق و تأمل در جست‌وجوی ارتباط این تعالیم با حقیقت نیست؛ اما چون غربی هستند و خواه ناخواه جامعه ما، حتی اگر مرعوب هم نباشد، علاقه‌مند است خودش را مانند آنها نشان بدهد. و از

این رو اینها برای ما الگوی کار می‌شوند. و بیشتر تألیف‌هایی که انجام شده، به سبک آنهاست، اگر چه به دقت آنها هم نیست. با این سرمشق‌ها ما نیز به تصحیح متون و پیدا کردن رساله‌های خطی گذشتگان یا گزارشی ناقص از درگیری‌های متکلمان و فلاسفه و برخی نظرات آنها پرداختیم.

و اما سنت‌گرایان، شماری از افراد سرشناس هستند که به دلیل تجلیل از گذشته و سنت اقوام، مدرنیته را نقد می‌کنند. این نقدها اسلوب منطقی و خر‌دورزانه، ندارند؛ اما به مذاق گروه‌هایی از جامعه ما خوش می‌آیند!

برخی از دینداران متحجر که گمان می‌کنند، تفکر غرب، منحرف و ذاتاً الحادی است و نیز کسانی که با آسیب دیدن از نیروهای سیاسی غرب و استثمار و استعمار آنان، از هر گونه نقد و تحقیق غرب، استقبال می‌کنند.

گروه سوم کسانی هستند که چون خود از هر گونه نوآوری ناتوان‌اند، از هر گونه تمجید و تجلیل از گذشته و سنت موجود، استقبال می‌کنند.

سه - جدی گرفتن تفکر فلسفی: مراکز فکری ما - البته بیشتر مراکزی که در دانشگاه‌ها به فلسفه و الهیات می‌پردازند - به دلایلی که به برخی از آنها اشاره شد، کار خود را جدی نمی‌گیرند و شاید یکی از دلایل ریشه‌ای آن، این است که به نقش تفکری بنیادی؛ مانند فلسفه، در زندگی انسان‌ها، درست آگاه نیستند یا این که گمان می‌کنند که ما هر چه هست و باید باشد و ممکن است داشته باشیم، همه را داریم و نگران هیچ مسئله مجهول نیستیم تا برای روشن کردنش تلاش کنیم. و این ویژگی خام‌اندیشی انسان است که گمان می‌کند دیگران به جای او کار کرده‌اند و برای او تنها این است حاصل کار دیگران را یاد بگیرد. و چون هر چه امکان داشت، به انجام رسیده، دیگر برای نسل

کنونی، کوشش لازم نیست و تنها باید به فرا گرفتن دانش موجود بپردازد. مشکل دیگر اینها آن است که کار فکری را شغل می‌شمارند! از این رو اگر در برنامه کارشان تأمل کنید، می‌بینید که در جاهای گوناگون تدریس می‌کنند و رساله‌های بسیاری را، هم زمان راهنمایی می‌کنند. تنها هدف این است که شاگرد مدرکش را بگیرد و اینها نیز آموزانه‌شان را! من بارها در جلسات دفاع دیده‌ام که شاگرد به استاد راهنمایش اعتراض کرده که شما از بحث من در رساله بی‌خبر هستید و آن را نخوانده‌اید!

این گروه ویژه متمرکز در مراکز فلسفی ما را همه می‌شناسند و با عناوین ویژه و طنز آلودی؛ مانند «کلیات خمس» یا «اعیان ثابته»، در میان اساتید جوان و دانشجویان فلسفه شناخته شده‌اند.

اکنون پیشنهاد من برای رهایی از این شرایط، جدی گرفتن تفکر است. برای این هدف، باید از جنبه‌های گوناگون برای ایجاد دگرگونی کوشید. در این جا به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنم:

الف) ایجاد دگرگونی در روش: ما باید در حوزه منطق و معرفت‌شناسی مان، دگرگونی ایجاد کنیم. منطق و معرفت‌شناسی امروز ما، برای جدی شدن و روز آمد شدن فلسفه کافی نیستند؛ زیرا معرفت‌شناسی ما، عقل را دارای چنان توانایی فوق‌العاده‌ای می‌داند که بتواند جهانی کاملاً برابر و همسو با جهان خارجی و واقعی در درون خود بسازد. منطق مانیز ما را به ایمن ماندن از خطا، اطمینان می‌بخشد؛ بنابراین در مرحله نخست باید در حوزه معرفت‌شناسی و منطق، تجدید نظر کرده، دگرگونی ایجاد کنیم تا بتوانیم مانند کانت، سؤال اساسی کنیم که: «چه اندازه می‌توانیم بدانیم؟» و چگونه می‌توانیم با واقعیت

در ارتباط باشیم؟

بی تردید اگر در حالت سنتی بمانیم، مفاهیم منطقی، راضی کننده هستند؛ اما اگر کمی به خود آییم، خواهیم دید که این گونه نیست و کارایی ندارند؛ برای نمونه به چند مورد توجه کنیم:

در منطق ما، تصور هر چیزی که پایه تصدیق های ما نیز هست، بر پایه جنس و فصل استوار است. هر چیزی را بخواهیم بشناسیم، باید جنس و فصلش را بدانیم. و جنس و فصل نیز بر پایه مقولات است. و مقوله؛ یعنی طبقه بندی، طبقه بندی همه موجودات جهان! روشن است که اگر اکنون بخواهیم همه جهان را طبقه بندی کنیم، با طبقه بندی ارسطویی تطبیق نخواهد کرد و آن، کارایی ندارد. اکنون کسی با جنس و فصل، پدیده ها را نمی شناسد و در نتیجه، منطق ما در عمل کارایی ندارد.

نمونه دیگر این است که منطق ما معمولاً مفاهیم را دو سویه می کند، مانند گرم و سرد، هستی و نیستی، سیاه و سفید؛ اما نمی توانیم برای بسیاری از اینها، نمونه های خارجی نشان دهیم؛ برای نمونه ما در میان هزاران درجه حرارت از زیر صفر تا بالای صفر، کدام درجه را می توانیم گرم بدانیم و کدام درجه را سرد؟! سرد!

این دو مفهوم (گرم و سرد) که در منطق ما از بدیهی ترین نمونه هاست، تنها در ذهن است. مفهوم هستی و نیستی هم در عینیت قضیه، چندان ارائه شدنی نیست. ما گمان می کنیم که اگر کمی آب را نوشیدیم یا دور ریختیم، نیست شده! در حالی که چنین نیست. این دو مفهوم، در فلسفه و منطق ما، بسیار بنیادی اند که از اصل امتناع تناقض گرفته تا علّیت، تکیه ما بر

آنها است. اما آیا می‌توان نمونه عینی این دو مفهوم؛ یعنی از هستی به نیستی در آمدن یا از نیستی به هستی در آمدن را در عمل نشان داد؟
از این مفاهیم گرفته تا انتقال از صغرا و کبرا به نتیجه! و سرانجام چگونگی و اندازه ارتباط ذهن و عین و صدها مسئله دیگر.

ب) توجه به دست‌آوردهای علوم تجربی جدید: بر هر محقق روشن است که ارسطو از فیزیک به متافیزیک می‌رود. در معرفت‌شناسی نیز بر این باوریم که نیروهای ادراکی ما، از راه حواس به تعقل می‌رسند. تا جایی که فلاسفه می‌گویند: «هر که حسی را از دست بدهد، بخشی از دانش و شناخت را از دست خواهد داد»

اکنون دانش و آگاهی انسان، در حوزه محسوسات و علوم تجربی، با گذشته بسیار متفاوت است؛ اما هنوز ما این تفاوت بزرگ را نادیده می‌گیریم و به آن توجه نمی‌کنیم! که اگر توجه می‌کردیم، بسیاری از مسائل در فلسفه ما، دگرگون می‌شد؛ برای نمونه فرض و اثبات ده عقل معروف مشائی، تنها به این دلیل بود که با نه فلک بظلمیوسی سازگار باشد. اکنون که می‌دانیم اصلاً فلکی در کار نیست، حتماً باید در مسئله عقول تجدید نظر کنیم. نمونه دیگر این است که ابن سینا و ملاصدرا بر این باورند که هر جسمی «گرد» بگردد، حرکتش ارادی است و حتماً آن جسم، جاندار است؛ زیرا از دیدگاه آنان هیچ جسم طبیعی، نمی‌تواند به جایی برگردد که به اقتضای طبیعت خود با حرکت از آن فرار کرده است. در حالی که با آگاهی از قوانین حرکت بر پایه فیزیک جدید، چنین گمانی کاملاً نادرست است؛ و همچنین ده‌ها نمونه دیگر!

چهار - توجه به کارایی فلسفه: به ظاهر، ما این گونه می‌پنداریم که فلسفه دانشی است که تنها آن را می‌خوانند! در حالی که فلسفه نیز مانند دانش‌های دیگر، تلاشی است برای پاسخگویی به مشکلات انسان؛ از مسائل موضوعات نظری گرفته، تا مسائل موضوعات قراردادی یا ارزشی. همه اینها با فلسفه حل و فصل می‌شوند. در حالی که ما بحث‌های دامنه‌دار را با عنوان فلسفه، به گونه‌ای می‌خوانیم که گویی اصلاً نمی‌خواهیم مشکلات بشر را در شناخت جهان برداریم.

پنج - حفظ استقلال اندیشه: تا تفکر، خودمختار نباشد، پیشرفت نخواهد داشت. ما در حوزه فلسفه، تفکر را به سیاست و مذهب گره زده‌ایم. افراد مسلط بر مراکز آموزشی ما تلاش می‌کنند که هرگونه نقد و اعتراض به سنت فلسفی را به سیاست یا دیانت ارتباط دهند. جامعه دانشگاهی ما به تفکر و نوآوری عادت ندارد؛ از این رو نقدها و اعتراض‌های ما نیز بیشتر با ملاحظات دینی یا سیاسی، روبه‌رو می‌شوند.

اما این که من برای نقد، ملامت‌دار و فلسفه‌صدرا را برگزیده‌ام، اگرچه از سویی یک امر عادی است، برای این است که تصمیم من بر این می‌باشد که یک دوره مسائل فلسفی را با یک نگاه تاریخی - تحلیلی نقد و بررسی کنم و این کار را به هر حال باید از جایی آغاز کرد که من اصالت وجود را بررسی کرده‌ام؛ اما از سویی، این انتخاب، آگاهانه است و باید از همین جا آغاز می‌کردم؛ زیرا در شرایط فعلی جامعه ما، صدرا مؤثرترین شخصیت فلسفی است و اصالت وجود و معاد جسمانی نیز از معروف‌ترین مسائل مورد علاقه او هستند. و از سوی دیگر نقش صدرا در تضعیف تفکر فلسفی و آمیختن

بحث‌های فلسفی گونه کلام و عرفان نظری با فلسفه و نکات تأمل برانگیز دیگر، چنین اقتضای می‌کرد که نقد را از او آغاز کنیم.

در این مجموعه، پنج بحث فلسفی ذیل را بررسی می‌کنیم:

۱. اصالت وجود: در این بخش بر آن کوشیده‌ایم که تاریخ و منزلت بحث اصالت وجود را روشن کرده، با بیان شکل درست مسئله، دیدگاه ویژه صدرالمتألهین را در این باره نقل کرده، پس از سنجش آن دیدگاه با شکل درست مسئله، به نقد دیدگاه صدرا پرداخته، پیشنهاد خود را برای جبران کاستی و انحراف بحث صدرا ارائه دهیم.

۲. معاد جسمانی: دیدگاه صدرالمتألهین را در تقریر و اثبات معاد جسمانی، پس از یک توضیح تطبیقی در مبانی و مقدماتش، ارزیابی کرده، برآنیم تا نشان دهیم که بر خلاف گفته صدرا و تبلیغات، هیچ کار جدی در این باره از سوی او و پیروانش انجام نگرفته است.

۳. وجود کلی: با یک بحث تحلیلی - انتقادی، تاریخ بحث از وجود کلی را پی گرفته، نشان خواهیم داد که فیلسوفان مسلمان، در این مسئله، از هدف‌های ریشه‌ای غفلت کرده، این بحث را به شکل یک جدال انتزاعی و بی‌حاصل در آورده‌اند.

۴. نقد فطری بودن دین: موضوع فطری بودن دین و به تعبیر دیگر «راه دل» در خداشناسی، در آثار شخصیت‌های مورد احترام پنجاه سال اخیر کشورمان، به شکل جدی و احیاناً گسترده مطرح شده است؛ چون این مسئله پیوند استواری با الهیات مسیحی دارد، برای جلوگیری از نفوذ یک اصل نادرست، آن را از دیدگاه معرفت‌شناسی بررسی می‌کنیم.

۵. نقد آرای معاصر درباره علم حضوری: در این بحث نشان می‌دهیم که برخلاف دیدگاه معاصران، دانش حضوری در برداشتن مشکلات معرفت‌شناختی، نقشی نداشته و ادعای حل این مشکلات با دیدگاه «بازگشت علم حصولی به حضوری»، توجیه لازم را ندارد.

اینها نمونه‌ای است از کار کلان و گسترده‌ای که اگر عمر و فرصت اجازه دهد، در به انجام رساندن آن خواهیم کوشید، تا با نقد سنت فلسفی خودمان، زمینه برای ایجاد یک دگرگونی ریشه‌ای در تفکر فلسفی و آیین خردورزی فراهم آید.

بسیار روشن است که جز با نقد گذشته و جدا کردن عناصر عرفانی و کلامی از فلسفه، هیچ‌گونه دگرگونی و بازسازی امکان نخواهد داشت.

به امید آن که محققان اندیشمند، این کوشش ناچیز را با چشم عنایت نگریسته، با یادآوری کاستی‌ها، پیشنهادها و راهنمایی‌های سودمند، مرا در این راه دشوار یاری رسانند؛ زیرا این‌گونه تلاش، گستاخی و ادعا نیست، بلکه کوششی ناچیز؛ اما صادقانه است برای تحقق بخشیدن به هدفی بسیار بزرگ و ارجمند؛ یعنی دگرگونی فکری و نوآوری.

اطمینان کامل دارم به این که:

۱. وظیفه ما آن نیست که در حوزه دانش و اندیشه، تنها از گذشته‌مان پاسداری کنیم، بلکه باید در تحقیق، نقد و تکمیل آن بکوشیم.

۲. شکست بزرگان پیشین، نشان کامیابی و پیروزی نسل‌های بعدی است.

چنان‌که سلطه و اقتدار گذشتگان، نشان ناتوانی نسل جدید است.

۳. هر نظری مانند خبر، احتمال درستی و نادرست داشته، هر کار بشری،

همراه با کاستی است. خواه کار و دیدگاه من ناچیز باشد، یا صدرا و ابن سینای بزرگ.

۴. هیچ بزرگی با نقد آثارش کوچک نمی شود و هیچ کوچکی تنها با نقد بزرگان، بزرگ نخواهد شد!

با آرزوی کامیابی

سید یحیی یثربی